

تک برگی راه کارگر

روزنامه سیاسی کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: ارزنگ بامشاد دو شنبه 1 اردیبهشت 1382-21 آوریل 2003 شماره 165

بعد از فتح بغداد

گفتگو با مردم ایران

بعد از فتح بغداد توسط آمریکا و سقوط دیکتاتور عراق؛ مراحل بعدی استراتژی آمریکا در خاور میانه شروع می شود. از آنجا که یکی از اصلی ترین بخشهای این استراتژی مربوط به ایران است و ایران احتمالاً در نوبت بعدی قرار می گیرد؛ گفتگو میان آنها که هم سرنوشت اند؛ ضروری است.

دولت بوش برای سلطه بلامنازع در خاور میانه و برای آنکه تصمیم گیرنده بازار انرژی جهان باشد؛ در صدد است که "حکومتهای نفتی" خاور میانه را چنان آرایش دهد که به برآورده شدن این هدف آمریکا یاری رسانند و قادر باشند برای مدت قابل پیش بینی با ثبات لازم برنامه آمریکا را پیش ببرند. حکومت های نفتی کنونی خاور میانه که اغلب توسط آمریکا پرورده و پرداخته شده اند؛ در شکل و شمایل کنونی ظرفیت هماهنگ شدن خوب و قابل قبول با این برنامه را ندارند. در این میان حکومت اسلامی در شکل کنونی اش نه تنها کارآیی لازم برای آن برنامه را ندارد؛ بلکه اختلال زاست.

برنامه تغییر این حکومت ها در دستور مرحله بعدی حرکت آمریکا در خاور میانه است. اما لزوماً این دگرگونی مانند مورد عراق بوسیله حمله نظامی نخواهد بود. اگر چه این ابزار در همه زمان آماده بکار گرفته شدن است. دگرگونی در این حکومت ها می تواند با برکشیدن یک گروه مورد نظر از درون خود همین حکومت ها ی موجود باشد؛ و اتفاقاً چون حکومت های موجود مانند جمهوری اسلامی خود را در هر حال بازنده می دانند؛ تلاش می کنند با بر آوردن خواسته های آمریکا؛ این سناریو عملی شود و خود را به نحوی حفظ کنند. عرق ریزی خامنه ای و رفسنجانی از چندین ماه گذشته تا کنون برای ارتباط گیری پنهان با آمریکا و پذیرش خواسته های آن؛ از جمله در همین جنگ عراق؛ گواه آن است. شاهد دیگر؛ مصاحبه رفسنجانی است که بعد از سقوط صدام منتشر شد و در آن رفسنجانی در برابر "خداوند گار زور و قدرت"؛ باز کنار گذاردن احکام دین برای مصلحت حکومت سخن می گوید. عملی شدن این سناریو ضرورتاً به معنی باقی ماندن همین چهره های کنونی بر سر قدرت نیست؛ بلکه می تواند کسان دیگری از همین تبار را بر کرسی نشاند.

حالت دیگر؛ بر گماری گروه دیگری از قدرتمندان که کاملاً در اختیار برنامه باشند؛ به جای گروه حاکم کنونی است. مراحل مقدماتی این سناریو هم اکنون با آغاز به کار گروه های تحقیقاتی آمریکایی برای پیدا کردن چهره های مناسب و تبلیغات برای آنها شروع شده که در صورت عملی نشدن دگرگونی لازم در درون حکومت اسلامی؛ این سناریو پیش برده شود. برنامه های دیگری هم چون تکه تکه کردن حکومت های فعلی؛ از جمله ایران؛ برای کنترل آسان تر بر منطقه های نفتی و استراتژیک؛ در حال ساخت و پرداخته شدن است تا در صورت لزوم به کار گرفته شود.

در هر حال آنچه مورد نظر آمریکاست؛ تغییر در وضعیت کنونی به نفع برنامه سلطه بلامنازع در منطقه است. در همین زمان مردم ایران سالهاست بدنال از بین بردن استبداد قرون وسطائی حاکم اند و با مبارزه سالیان اخیر خود حکومت فقها را به تنگنا انداخته اند. این هم زمانی خواست مردم برای دگرگونی و سیاست "تغییر

وضعیت آمریکائی"؛ نگاه بخشی از مردم ما را متوجه آمریکا و سیاست های آن کرده است.

ما فکر می کنیم که خواست اکثریت بزرگ مردم ایران برای دگرگونی در کشور و سرنگونی حکومت اسلامی با خواست آمریکا برای دگرگونی اوضاع متفاوت است. این تفاوت در هدف ها و ماهیت این دگرگونی است. شباهت در خواست دگرگونی نباید این تفاوت اساسی را ببوشاند. هم چنین می باید در یک ارزیابی واقعی به این سؤال پاسخ داد که در صورتی که دگرگونی و تغییر توسط آمریکا عملی شود؛ آیا فضای لازم برای استفاده مردم جهت پیش بردن خواسته های واقعی خود؛ فراهم می شود؟

ما فکر می کنیم بر اکثریت بزرگ مردم ایران این حقیقت پوشیده نیست که منافع آمریکا همانطور که گفته شد؛ بر منافع واقعی آنها منطبق نیست. در صورت دگرگونی آمریکائی؛ چون اختیار اصلی بهره برداری از منابع ایران در دست آمریکا قرار می گیرد و لزوماً دستگاه سیاسی را برای پیش بردن این برنامه آرایش می دهد؛ حقوق پایه ای و اساسی مردم برای تعیین سرنوشت و جهت زندگی خود؛ از آنان سلب می شود. وقتی که اکثریت بزرگ مردم نتوانند به طور واقعی تعیین کننده نحوه بهره برداری از منابع خود و تعیین قیمت و ارزش آن باشند نه تنها از دگرگونی خبری نخواهد بود؛ بلکه وضع مادی و رفاه زندگی آنان از آنچه که هست هم خرابتر می شود. چرا که تمامی حیف و میل هایی که در حکومت فاسد اسلامی جریان دارد در یک حکومت دست نشانده آمریکائی که کنترل واقعی آن نه در دست مردم بلکه در بیرون مرزهاست؛ ادامه خواهد داشت و اضافه بر آن؛ حاکمیت آمریکا بر نفت؛ میزان در آمد کشور از این منبع را که اصلی ترین بخش در آمد است؛ کاهش خواهد داد؛ و بنابر این از کیسه کوچکتر؛ چیز کم تری برای مردم باقی خواهد ماند.

البته هم بر ما و هم بر مردم مزد و حقوق بگیر روشن است که اینهمه اختلاف منافع در مورد بخش کوچکی از ایرانیان صادق نیست. آنها که سرمایه ای دارند و یا به ویژگیهای کار چاق کنی و ذلالی خود امید دارند؛ اختلاف منافع با منافع آمریکا و دولت دست نشانده آن ندارند؛ بر عکس خود را جزئی از آن می دانند. آنان بر آن اند که در سایه کنترل آمریکا؛ می توانند به کار و کسب خود رونق بیشتری بدهند؛ با خدمتگزاری به ارباب جدید؛ جای سرمایه داران نو کیسه دوره جمهوری اسلامی را به گیرند. آنان هم چون نوکیسه ها و "آقا زاده های" جمهوری اسلامی؛ پیروان پی گیر "ارانت خواری" و سوء استفاده از قدرت سیاسی برای انباشتن کیسه های خود هستند. البته ما را با آنان کاری نیست و آنها به سینه زدن زیر علم آمریکا بدنبال کسب و کار خود هستند. اما آیا مردمی که به نیروی کار خود در محیط های تولید صنعتی؛ فرهنگی و علمی؛ کشاورزی و خدمات؛ روزگار می گذرانند؛ از سرنگونی جمهوری اسلامی و دگرگونی کشور؛ همان را می خواهند که آمریکا در برنامه "تغییر وضعیت" در نظر دارد؟

جنگ عراق و جهانگرایی سرمایه

تقی روزه

در صفحه 3

بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران

انقلابی ایران در باره اهداف اشغال

عراق

برای صلح و دموکراسی و علیه جنگ و سلطه

آمریکائی

در صفحه 2

ما فکر می کنیم که این دو خواست نه تنها بر هم منطبق نیست که در تضاد با یکدیگر قرار دارد. بهمین دلیل اگر آمریکا عامل اصلی دگرگونی در ایران شود؛ مجالی برای آن اکثریت بزرگ باقی نخواهد ماند تا آن طور که بعضی ها مدعی اند از شرایط به نفع خود بهره برداری کنند. گروه حاکمه کنونی آمریکا حتی به بخشهای دیگر سرمایه داری رقیب خود راه نمی دهد چه رسد به مردمی که از دگرگونی و تغییر در پی بهره بردن از منابع و سرمایه های عمومی به نفع زندگی خود هستند. دموکراسی که گروه حاکمه آمریکا مدعی آن است بر اصول شناخته شده دموکراسی رایج در دنیا هم منطبق نیست چه رسد به آنکه اجازه دهد مردم در حکومت دموکراتیک خود به معنی واقعی بر همه امور مسلط شوند و زندگی را انطور که می خواهند بسازند. این گروه حاکمه آمریکا همانند فقهای ایران بر مذهب و دخالت مذهب در زندگی اجتماعی سوارند. و حتی بسیاری از قوانین زندگی عرفی در خود آمریکا را تهدید می کنند. اگر با آنها مبارزه نشود زندگی اجتماعی و سیاسی را به عقب می کشانند.

آنچه آنان امروز در عراق در رابطه با نقش عراقیها در اداره امور خود می کنند؛ نمونه ای از پروژه عمومی آنهاست. به کارگیری فردی مانند احمد چلبی و ساختن ارتشی چند هزار نفره برای او از عراقیهای خارج از کشور که توسط سیا در جمهوری چک آموزش دیدند و حالا به عراق آورده شدند. انهم فقط برای اداره امور خدماتی و شهری و نه حاکمیت سیاسی بر عراق. احمد چلبی آنچنان فاصله ای از خواسته های مردم عراق دارد و آنچنان سابقه فساد مالی و اقتصادی دارد و آنچنان در دست مقام های آمریکائی است که از هم اکنون حتی رسانه های کشورهای غربی از او بعنوان "عروسک" آمریکا نام می برند.

ما فکر می کنیم مردمی که با مبارزه خود حکومت اسلامی را به تکنای واقعی کشانده اند؛ می توانند بر اساس خواست و منافع خود زندگی سیاسی ایران را سازمان دهند؛ و حق دارند و می توانند از شرایط منطقه ای و بین المللی به سود پیشبرد برنامه سرنگونی حکومت اسلامی بهره برداری کنند؛ اما شرایط پیچیده کنونی به همیشگی دو چندان در این راه می طلبد.

آن سرنگونی که در جهت خواست واقعی اکثریت بزرگ مردم است با آن خواست دگرگونی آمریکائی یکسان نیست. ما فکر می کنیم برای آنکه در تحولات کنونی یک بار دیگر از چاله به چاه نیافتیم؛ می باید ابتکار عمل در پروسه دگرگونی کشور در دست خود اکثریت مردم باشد. برای اینکه چنین شود راهی جز تشدید مبارزه مردم علیه استبداد حاکم نیست. می توان

و باید از زبونی و درماندگی حکومت اسلامی بیشترین بهره را برای بر پا کردن تشکل های مختلف و مبارزه از پائین برد. تا پیش از آنکه آمریکا میدان دار شود و همه چیز را آرایش دهد و نکت را تا دوام بخشد؛ می توان دست به هم داد و حرکت را سرعت بخشید. در لحظه حاضر بر پائی انواع سازمانهای صنفی و طبقاتی و به میدان آمدن آنها بصورت فعال راه چاره ماست.

سازمانهای مردمی که از دل بحث و گفتگو های عمومی در فورومهای اجتماعی و دمکراتیک بیرون می آیند؛ در شرائط حاضر فضایی حرکتی زیادی دارند. حکومت اسلامی قادر به مقابله نیست و چون گذشته نمی تواند با حرکت مردم مقابله کند؛ موقعیت را در یابیم و به روند "خود سازمانیابی" و مبارزه جمعی شتاب دهیم. در چنین صورتی می توان در جریان دگرگونی کشور که در هر حال ناگزیر است؛ سمت و سوی دگرگونی را در جهت خواست و منافع اکثریت مردم قرار داد.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

13 فروردین 1382-20 آوریل 2003

بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران در باره اهداف اشغال

عراق

برای صلح و دمکراسی و علیه جنگ و سلطه آمریکایی

برنامه جنگی آمریکا در خاورمیانه، بخش اصلی استراتژی جهانی حکومت ایالات متحده برای سلطه بلامنازع بر همه جهان است. بعد از توافق حکومت عراق به خلق سلاح و پیشرفت کار بازرسان سازمان ملل متحد در آن کشور؛ کمتر کسی ادعای حکومت بوش برای حمله به عراق را به دلیل خلق سلاح آن کشور باور می کند. وقتی که دانالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا میگوید ما حتی بدون انگلیس هم برنامه خود را پیش می بریم؛ این بدان معنی است که برنامه جنگی حکومت بوش دلالتی دارد که برای آنان صرف نظر کردنی نیست.

با فروپاشی شوروی سابق در اواخر دهه هشتاد قرن گذشته و پایان جنگ سرد؛ نظم دو قطبی حاکم بر صحنه سیاسی جهان بهم خورده است. قدرتهای بزرگ سرمایه داری جهان که بعد از جنگ دوم جهانی سرکردگی آمریکا را پذیرفته و هم سو با آن عمل می کردند؛ خواهان آرایش جدیدی شده اند. اتحادیه اروپا با ادغام و تحکیم موقعیت خود این پروسه را شتاب داده است. "اروپای 30 کشور" که با بزرگی و جمعیت و حجم قابل توجه اقتصادی خود؛ جایگاه یک شریک را در نظم جهانی طلب می کند.

فروپاشی شوروی و از میان برداشته شدن موانع سیاسی در حرکت جهان گستر سرمایه داری؛ جهانی شدن این مناسبات را شتاب بی سابقه ای داده است. نوآوریهای فنی- تکنیکی و انقلاب در ارتباطات از اواخر دهه هشتاد قرن گذشته به این سرعت افزوده و قدرت گیری هر چه بیشتر جریان نئو لیبرال در حکومتهای سرمایه داری در دهه هشتاد را که در جنگ سرد پیروز شده بودند؛ به تنها پیش برنده و "تنظیم کننده جهانی شدن" تبدیل کرد.

سرعت گیری جریان سرمایه داری بی مهار را در نمونه چین دهه هشتاد و نود قرن گذشته شاهد بوده

ایم. شتاب این جریان در سرزمینی که هر چهار نفر از ساکنان سیاره یک نفر در آنجا سکونت دارد چین را به یک قدرت اقتصادی تبدیل کرده که بدلیل جمعیت و سلاح اتمی؛ نادیده گرفتنی نیست و دارد به یک رقیب تبدیل می شود.

علاوه بر این عوامل که چالش اصلی را در شکل دادن به نظم جهان سرمایه داری بوجود می آورد، بحران فزاینده اقتصاد سرمایه داری که از نیمه دهه 90 ژاپن را زمین گیر کرده و سرزمین های اصلی یعنی آمریکای شمالی و اروپا را فرا گرفته؛ در سیاست های همه قدرت ها و به ویژه ایالات متحده جایگاه مهمی دارد. تاثیرهای اصلی این بحران؛ برابر پیش بینی ها؛ از نیمه سال جاری میلادی در ایالات متحده خود را نشان می دهد و تا 2006 به درازا میکشد. در تعیین استراتژی جهانی و حل و فصل مسائل مربوط به نظم تازه؛ گرایشی که در دوره جنگ سرد و بعد از جنگ دوم جهانی در سیاست آمریکا دست بالا را داشته است؛ بیش از گذشته ابتکار عمل را در دست دارد. این گرایش که از دوره رونالد ریگان موقعیت خود را بیش از پیش تحکیم و در زمان جنگ سال 91، علیه عراق توسط جرج بوش اول اعلام شده، با عنوان "نظم نوین جهانی" یا همه چیز مطابق "الگوی آمریکایی" ، بر آن است که ایالات متحده بدلیل قدرت نظامی بی بدیل خود می باید تعیین کننده نظم جهانی بر اساس منافع این کشور باشد و همه قدرت های دیگر را به دنبال خود بکشاند. راهکار اصلی این گرایش تکیه بر قدرت نظامی از طریق جنگ افروزی و ایجاد بحران؛ برای تسلط بر مناطق اصلی اقتصادی و منابع طبیعی در جهت واداشتن رقیبان به پذیرش این سلطه است. راهکاری که برای مقابله با بحران موجود اقتصادی، رونق صنایع تسلیحاتی و راه اندازی فعالیت های سازندگی بعد از جنگ، نسخه آن را تشکیل میدهد. گرایش مغلوب در هیات حاکمه آمریکا، بر نقش شریک برتر در رابطه با رقیبا در نظم نوین جهانی تاکید دارد و رقابت اقتصادی بدلیل اقتصاد برتر ایالات متحده و قدرت برتر تولید علم و فن آوری را؛ که بسیار بالاتر از نزدیک ترین رقیب یعنی اروپاست؛ کارساز می داند. این راه کارها به استراتژی گرایش نئولیبرال مسلط در اتحادیه اروپا نزدیک است. اتحادیه اروپا با گسترش دامنه اتحاد اقتصادی خود به بخش شرقی و با برنامه ضمیمه کردن بازار حوزه مدیترانه و شمال آفریقا به خود؛ قطب بزرگ اروپائی را سازمان می دهد. در دوره کلینتون، برنامه ای مشابه و در جهت دیگر؛ به جریان افتاد. یعنی برپائی نفتا(منطقه آزاد تجاری شمال آمریکا) و کنفرانس اقتصادی آسیا- پاسیفیک؛ برای کشاندن مرکز ثقل جهان از حوزه آتلانتیک به حوزه اقیانوس آرام.

تسلط بر مناطق اصلی اقتصادی و منابع طبیعی به ویژه منابع انرژی؛ جایگاه بی همتائی در همه برنامه های گرایشهای مختلف ایفا میکند. از این نظر خاور میانه و حوزه خلیج فارس و دریای خزر اهمیت استراتژیکی دارد. قدرت جاذبه سرزمین "انرژی ارزان" برای اقتصاد این قرن، همه را به سوی خود می کشد. دو سوم منابع سوخت فسیلی جهان؛ برای همه رقیبا غیر قابل چشم پوشی است. ایالات متحده می خواهد با تسلط کامل بر این منطقه؛ شاهرگ انرژی جهان را در چنگ خود داشته باشد. نه تنها با سلطه بر این منطقه، جایگاه مسلط شرکتها نفتی آمریکائی را حفظ می کند، بلکه با آن تعیین قیمت انرژی اقتصاد جهانی در انحصار آمریکا خواهد بود و این برای اروپا و ژاپن که به آن نیاز دارد؛ چیزی جز تسلیم کامل نخواهد بود. به همین دلیل اتحادیه اروپا و به ویژه آلمان در دو دهه اخیر با تمام نیرو

تلاش کرده جای پای خود را در این منطقه با گسترش رابطه با ایران محکم کند.

تسلط آمریکا بر خاور میانه و عراق علاوه بر فشار بر رقیبا، به نیاز هر دم فزاینده اقتصاد آمریکا به سوخت و انرژی نیز پاسخ میگوید. آمریکا به تنهایی 25 درصد سوخت جهان را مصرف می کند در حالی که منابع شناخته شده آن تنها نیاز سه سال و نیم این کشور را تامین میکند. در حال حاضر ایالات متحده برای حفظ بخشی از ذخائر خود؛ دو سوم میزان سوخت خود را از عربستان و مکزیک و ونزوئلا وارد می کند و اساساً به واردات نفتی وابسته است. جنگ در عراق برای حفظ تعادل وضعیت انرژی ایالات متحده هم هست. هیات حاکمه آمریکا برای پیشبرد برنامه اش در خاورمیانه، از دیکتاتوری های وحشیانه موجود در منطقه و اغتشاش و تروریسم حاصل از جنبش ارتجاعی اسلامی بیشترین بهره را می برد. آمریکا خود در ایجاد و حفظ حکومتهای استبدادی خاورمیانه نقش اصلی را بازی کرده، و هم اکنون در آسیای میانه هم مستبدان را بر تحت قدرت حفظ می کند، حالا به بهانه دفاع از مردم استبداد زده عراق؛ این جنگ وحشیانه را با آخرین دستاوردهای فنی بشریت پیش میرد. ایالات متحده خود طالبان و القاعده را پرورش داده و در دوره ای از آنها بیشترین استفاده را کرده، حالا به بهانه نابود کردن آنها؛ ابزار گسترش نفوذ خود را میسازد. گروه حاکم بر ایالات متحده برای پیش برد این جنگ از خطرناکترین راهها یعنی ایجاد نفرت و مقابله مذهبی استفاده می کند. آنها از برآمد گرایشهای بنیاد گرایانه و افراطی مسیحی در آمریکا استفاده کرده و بر آن سوار شده اند. آنچه که بنام "محافظه کاران جدید" در آمریکا معروف شده حاصل همین استفاده سیاسی- اقتصادی از مذهب و راه افتادن جریان خطرناکی است که بنیاد همه آزادیهای موجود در ایالات متحده را تهدید می کند. گروه حاکم در آمریکا با سازماندهی مخفیانه این جریان بصورت دستجات مسلح و منضبط؛ یادآور جریان های فاشیستی گذشته در اروپا و حرکت فقهایی حاکم بر ایران در دو دهه گذشته است. آداب و مراسم مذهبی که گروه بوش در دستگاه نظامی و دولتی آمریکا بر پا کرده؛ کپی مسیحی همان آداب و تشریفاتی است که آخوندها در ایران دارند. جلسات کابینه ایالات متحده با قرآنت انجیل و بعد خطابه مذهبی توسط جنایتکارانی چون دیک چینی و رانالد رامسفلد شروع میشود؛ یعنی همان کاری که خامنه ای و رفسنجانی هر جلسه رسمی خود را با آن آغاز می کنند.

این جنگ در خاور میانه در اساس خود برای حل فصل مسائل موجود در رابطه قدرت های جهانی سرمایه داری و برای حفظ سلطه آمریکاست. آمریکا برای دستیابی به این هدف نه تنها همه قوانین بین المللی را نقض کرده؛ حتی موجودیت نهادهای بین المللی مانند سازمان ملل متحد را زیر سوال برده است. امری که در واقع هزینه سنگین آن را باید مردم سراسر جهان بپردازند.

نقض دمکراسی و حاکمیت سیاسی مردم در پیش رفته ترین مناطق جهان که طی حداقل دو قرن مبارزه به سرمایه داری تحمیل شده یکی دیگر از نتایج جنگ است. نمونه آن بی اعتنائی حکومت های ازنا و بلر به 90 درصد مردم مخالف جنگ در اسپانیا و 75 در انگلستان است. حکومت بوش به بهانه این جنگ و مبارزه با تروریسم، از "نعمت الهی یازده سپتامبر" برای نقض آزادیها و حقوق فردی در ایالات متحده چنان بهره برداری کرد و تفتیش و بازرسی را به درون خانه های مردم کشاند که در تاریخ آمریکا بی سابقه است.

جنگ عراق و جهانگرانی

سرمایه

تقی روزه

این حکم خردمندانه که جنگ ادامه سیاست است بشکلی دیگر، بار دیگر صحت خود را در مورد تهاجم نظامی دولت آمریکا و انگلیس به کشور عراق به نمایش نهاده است. علت اینکه این جنگ تا این حد توجه جهانیان را بخود جلب کرده و با سیاسی کردن و کشاندن ده ها میلیون نفر به خیابانهای اکثر کشورهای جهان، مخالفتی عظیم و بی سابقه در مقیاس جهانی را برانگیخته است بدون توجه به ابعاد سیاسی و اقتصادی آن و این که چرا منطقه خاورمیانه و جنگ کنونی به کانون انباشت تضادهای جهانی و منطقه ای نظام حاکم بر جهان و در اولویت نظم نوین آمریکائی قرار گرفته است نامفهوم می ماند. و بهمین ترتیب این نکته نیز ناروشن می ماند که چرا لزوما سرنوشت نهائی این جنگ فقط در میدان نبرد رقم نخواهد خورد و نهایتاً اهمیت جنبه سیاسی و غیرنظامی آن برجسته صرفاً نظامی غلبه خواهد داشت.

در چرخش ها و رخدادهای بزرگ جهانی معمولاً شرایط مناسبی برای خیزه شدن به ماهیت و مشخصات عمده نظامی که پیچ و تابهای آن موجب بروز چنین رخدادهایی هستند فراهم میشود. و بی تردید اکنون ما شاهد یکی از آن مواردی هستیم که نظام حاکم بر جهان ناگزیر شده است که با سیمای بدون نقاب بر صحنه جهانی ظاهر شود. حال که سرمایه داری نقاب از سیمای خود برگرفته است، بجاست که از فرصت بدست آمده سودجسته و نگاهی بیافکنیم به این موجود هزار چهره.

1- آیا سرمایه وطن ندارد؟

درواقع این که گفته میشود سرمایه وطن ندارد اگر در پرتو رویدادهایی که هم اکنون در برابر چشمانمان صورت میگیرد محک زده شود، معلوم میشود که سرمایه هم وطن دارد و هم ندارد. سرمایه البته برای توسعه و رفع نیازهای خود وطن نمی شناسد، و اکنون صراحتاً و روشن تر از هر زمان دیگری اعلام میدارد که نه فقط مرزهای اقتصادی، بلکه مرزهای سیاسی- جغرافیایی موجود بر نقشه جهان را هم دیگر برسمیت نمی شناسد. اما این یک سوی سکه است. روی دیگر سکه آنست که سرمایه داری برای پیشی گرفتن از رقبا و قبضه هر چه بیشتر منابع اولیه و تصرف بازارهای مصرفی به سود قطب معینی، همچنان به مرزهای جغرافیایی معین و نیروی نظامی و دولت ملی هر چه نیرومندتری نیازمند است و دایماً در چهارچوب روند جهانی شدن، این دولت ها و مرزها را در ابعاد نوین هم تخریب و هم باز تولید میکند. امری که بدون توجه به آن رقابت و قطب بندی های جهان سرمایه از یکسو و باز تولید گرایشهای ملی گرایی در ابعاد و ویژگی های نوین نامفهوم می ماند و روندهای واقعی به امری تجربی و غیر واقعی تبدیل میشود. تنها با توجه به پویای فوق یعنی پویای ضمیمه کردن هر چه بیشتر این یا آن قسمت جهان به این یا آن قطب اقتصاد جهانی باهدف تثبیت یک جهان تک قطبی و یک امپراطوری با منافع که اکنون دیگر در مفهوم وسیع اقتصادی و سیاسی و جغرافیایی در مقیاس جهانی تعریف میشود است، که معنای واقعی جهانی شدن روشن میشود. جهانی شدن تنها به معنای قلع و قمع دولت- ملت ها بطور کلی نیست، بلکه در عین حال به معنی ضمیمه کردن اجباری و زانده وار آنها به دولت-ملت های نیرومندتر، نیز هست. روندی که با فروپاشیدن نظم کهن و حاکم بر مناسبات جهانی، هردم به افزایش اضافه جمعیت نسبی جهان و لاجرم به حاشیه رانده شدن گروه کثیری از جمعیت جهانی و

با اشغال عراق توسط آمریکا و حضور فعال نظامی این کشور در خاور میانه، ما جز با بی ثباتی و نقض حاکمیت مردم منطقه روبرو نخواهیم بود. به جای استبداد عراقی؛ ژنرالهای آمریکائی فرمان می رانند. در برنامه آنها تا چند سال آینده خبری از انتخابات و حکومت مردم نیست. نه تنها طرفهای قراردادهای نفتی تعیین شده؛ بلکه شرکت های باصلاح سازنده ویرانهایی عراق نیز لیست شده اند. در بی ثباتی و درگیریهای ناشی از جنگ، سناریوی تکه تکه کردن کشورهای موجود برای کنترل آسان تر نیز؛ مورد توجه است؛ که به درگیری و خونریزی و آشوب بیشتر منجر میگردد. در چنین اوضاع و احوالی چه جایی برای حاکمیت مردم و دموکراسی باقی می ماند؟

اگر هنوز مدت زمانی لازم است تا درگیری آمریکا با قدرت های دیگر و ضعیف تر سرمایه داری به سرانجام رسد؛ اما از هم اکنون حضور عامل دیگری در صحنه سیاسی جهان بارز شده است. و آن جنبش عظیم مردمی است که وضع موجود را چنین که هست بر نمی تابد و قصد آن دارند که با سناریوی آمریکا برای تعیین نظم نوین جهانی مقابله کند. آن میلیون ها انسانی که در 15 فوریه در بیش از ششصد شهر دنیا در یک روز به خیابان آمدند و به اعتراض خود ادامه داده و میروند که به عامل تعیین کننده صحنه تبدیل شود. این جنبش بر بستر جنبش ضد سرمایه داری جهانی که از چند سال پیش آمریکا و اروپا را در بر گرفته و در سال جاری دامنه آن با "فوروم حیدرآباد" به آسیا کشیده شد؛ صحنه سیاسی جهان را به نوع دیگری دو قطبی کرده است:

قطب افکار عمومی که با جهانخواهی و با ابرقدرتی که به سلطه هیچ چیز کمتر از "همه چیز" رضایت نمی دهد مخالف است. مردمی که در خاور میانه استبداد زده و حالا زیر چکمه آمریکای زندگی می کنند بخشی از این جنبش بزرگ جهانی اند که دنیای دیگری میخواهند. دنیایی که نظم آن را صلح و دموکراسی و عدالت و برابری می سازد. برای رسیدن به چنین نظمی پا به پای جنبش جهانی علیه جنگ و علیه سرمایه؛ یک لحظه نباید از مبارزه علیه حکومت های استبدادی حاکم در منطقه غافل شد. حکومت هایی که زمینه ساز این جنگ اند.

حکومت هایی چون جمهوری اسلامی که به گفته خود "آخوندها" "ام القزای" جنبش ارتجاعی اسلامی است و با اغتشاش و تروریسم نه تنها بیش از دو دهه زندگی فلاکت باری به ایرانیان تحمیل کرده؛ بلکه راه تجاوز نظامی را هم گشوده است.

شرایط پیچیده کنونی در خاور میانه و جهان این دو مبارزه را توأم کرده است و گریزی از آن نیست.

اگر چه ماشین نظامی آمریکا خود را بی رقیب می داند اما همین که در درون آمریکا کتاب "مرد سفید احمق" (اشاره به رئیس جمهور آمریکا)، که همه چهره های گروه حاکم را افشا کرده و پشت پرده توطئه ها و فساد را آشکار میکند، به مدت 40 هفته به پر فروش ترین کتاب تبدیل شده و یا در اروپا بیش از 70 درصد مردم علیه حکومت آمریکا ایستاده اند؛ خود نشانه آغاز افول آمریکا نیست؟

رشد سریع جنبش جهانی برای صلح و دموکراسی و عدالت چنان است که دلها را برای رسیدن به نظمی نوین، اما نه آمریکائی و از بالا؛ بلکه مردمی و از پایین؛ روشن می کند. به آن نظم دل بسپاریم! در برابر جهانی که در آستانه تحولات عظیم ایستاده است نمی توان بی تفاوت نشست و به بربریت و توحش "نه" نگفت!

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

سازمان کارگران انقلابی ایران - (راه کارگر)

پرتاب آنان از مدار پرشتابان پیشرفت تمدن به دره فقر و تباهی از یک سو و شکل گیری شمار هر چه معدودتری از کارتل ها و ترانسهای غول پیگر در قالب ملت دولتهای های طراز نوین و مسلط بر اقتصادی جهانی از سوی دیگر منجر میشود. روند فوق در عین حال مهمترین تضاد بنیادی جهانی شدن یعنی جهانی شدن تولید و نیروی کار و بهره گیری از منابع و معادن در چهار گوشه گیتی را از یکسو و انحصار و تمرکز وسایل تولید در جنگال شمار هر چه معدودتری از غول های اقتصادی و نهادهای حقوقی و دولت های برآمده از این روند را از سوی دیگر به نمایش می گذارد. آری، جهانی شدن سرمایه داری برخلاف برخی تصورات یک جانبه گرایانه نه فقط به معنای برچیدن دولت- ملت ها بطور کلی نیست، بلکه برعکس با به نمایش گذاشتن یک نوع داروینیسیم اجتماعی و برانگیختن یک تنازع بقاء بیرحمانه و انتخاب "اصلح" درخشن ترین و غیر انسانی ترین شکل خود، از یکسو برای تصرف منابع و بازار دولت- ملت های کوچک و درو هله نخست دولت- ملت های دارای منابع غنی، یاغی و نام هم خوان با مقتضیات و اشتباهی نوین جهان سرمایه داری به قلع و قمع آنها می پردازد و از سوی دیگر در همان حال به بازتولید دولت- ملت های نیرومندتر و جهان خوار تر مبادرت می ورزد. از جانب دیگر بعنوان همزاد و آنسوی دیگر سکه این گونه جهانی شدن آمرانه و یکسویه، شاهد بازتولید روند انباشت نفرت و کینه و احساسات ملی گرایانه از بعدی وسیع هستیم که منبع بی پایان مبارزه از موضع ارتجاعی با بیداد سرمایه داری و تروریسم را تشکیل میدهد. پدیده ای که خود در یک کره عوامفریبانه جهانی بعنوان دستاویزی برای توجیه اهداف تجاوزکارانه و امپریالیستی در فزان نوین جهانی شدن بکار گرفته میشود.

بدون توجه به روند فوق معنای واقعی تهاجم و لشکرکشی دولت آمریکا به عراق که چون همیشه تاریخ در لفافه کلمات قشنگ و عوامفریبانه ای مانند مبارزه علیه تروریسم و علیه سلاح های کشتار جمعی و علیه دیکتاتوری صورت میگیرد، هرگز معلوم نخواهد شد و نیز هرگز روشن نخواهد شد که چرا و باجه منطقی کشوری که عملاً 12 سال بود تحت محاصره و نظارت کامل سازمان ملل و گشت های دائم هواپیماها و ده ها ماهواره جاسوسی وابسته به قدرت های بزرگ، قرار داشت و طبق گزارشات متعدد بازرسان این سازمان، دولت عراق عملاً در حال خلع سلاح شدن بوده و دیگر رمق چندانی برایش نمانده بود، از سوی دولت آمریکا بعنوان خطر اول و بالفعل امنیت جهانی عنوان شد.

بنابراین جهانی شدن سرمایه در قالب گسترش امپراطوری ایالات متحده آمریکا نخستین معنای تحولات اخیر را به نمایش می گذارد.

2- دومین خصلت برجسته ای که چگونگی تهاجم به عراق به نمایش می گذارد آنست که سرمایه داری و درو هله نخست قطب وابسته به آمریکا برای تامین انباشت سرمایه و غلبه بر بحرانیهای خود دیگر قادر نیست که تنها بر پایه رقابت آزاد اقتصادی و توافقنامه های موجود فی مابین کشورهای سرمایه داری و سازوکارها و میثاق های جمعی حاکم بر جهان کنونی عمل کند و لاجرم شروع کرده است به نقض یکطرفه آنها. یکجانبه گری و گسست از موازین حاکم بر مناسبات بین المللی فقط به اقدامات یکجانبه سیاسی محدود نشده بلکه مهمتر از آن، به کاربرد عنصر فرا اقتصادی و زور برای پیشبرد اهداف خود نیز منجر شده است. معنای واقعی این روند آنست که تنها ابر قدرت جهان باتکیه بر اقتدار اقتصادی و بویژه نظامی موجود خود و با بهره گیری از زانت قدرت رسماً و عملاً به باج گیری از جهان و دیکته کردن

اهداف خود به آن پرداخته است و باین ترتیب شاهد احیاء مجدد عرفیت جنگ و کشتار در پهنه جهان که تحت عنوان جنگ تمدنها تقدیس می‌کند، و پاره ای آزرابه منزله شروع جنگ چهارم عنوانش میکنند، هستیم. عروج مجدد بربریت، بندنافی که انسان امروزی را به جامعه پیشا انسان متصل میکند، قبل از هر چیز ماهیت نظامی را به چالش می‌طلبد که باز تولید جنگ و کشتار بخشی از چرخه حیات و بقاء آنرا تشکیل میدهد.

3- دولت آمریکا خود را رسماً رهبر همه جهان میدانند. طراحان نظم نوین آمریکائی مدعیند که اگر آمریکا منظر جهان را آنطور که می‌خواهد شکل نهد، آنگاه دنیا آمریکا را آنطور که می‌خواهد شکل خواهد داد و بر همین پایه ساختن مجدد خاورمیانه و کشورهای عربی بعنوان حلقه نخست یک زنجیره جهانی، طراحی شد و تئوری جنگ پیشگیرانه برای پیشبرد آن ساخته و پرداخته گردید. اما رهبری و اعمال هژمونی اگر از سوی رهبری شوندهگان پذیرفته نشود و این عدم پذیرش رسماً علناً از سوی میلیون ها میلیون انسان در پهنه جهان اعلام گردد، دیگر رهبری نیست. از همین رو باید خاطر نشان کرد که اگرچه تعرض و تجاوز دولت آمریکا بر پایه واقعیت تقوی کونی اقتدار سیاسی-نظامی - اقتصادی صورت گرفته است، اما اگر نیک نگریسته شود این برتری شکننده بوده و متوسل شدن به رفتار یکطرفه، درکنه خود بیانگر نگرانی از آسیب پذیری این تقوی و خطر به باد رفتن آنست است. اگر در دوره موسوم به جنگ سرد و جهان دوقطبی آمریکا می‌توانست بطور طبیعی بر نظام سرمایه داری غرب، سرگردگی و اعمال هژمونی کند و منافع ویژه خود را در راستای آن جستجو نماید، اکنون با بیاد رفتن این هژمونی و جایگزین شدن رفتار آمرانه و یکجانبه بجای آن، که معنایی جز تقدم منافع ویژه و ملی خود بر منافع عمومی و مشترک کشورهای سرمایه داری ندارد، بر آسیب پذیری آن بسی افزوده شده است. و این آسیب پذیری امروزه نه فقط در وجه کلی، با تقویت بی اندازه خصلت طفیلی گری، بورس بازی و اقتصاد کازینویی و بخش نظامی در نظام سرمایه داری در مقایسه با بخش واقعا مولد اقتصاد، خصلت ساختاری پیداکرده است بلکه علاوه بر آن، بطور اخص با برآمد و عروج باندي از سرمایه داران بنیاد گرا و انجیل خوان و کارگزاران موسوم به نومحافظه کاران در آمریکا، در هیئت پیشقراولان تمدن جدید غربی و ناجیان جهان عقب مانده، و آشکار شدن پیوند تنگاتنگ این ناجیان جدید با کارتلها و مجتمع های نفتی-نظامی نیز پیوند خورده است. باور حاکم بر این نو محافظه کاران آنست که با اعمال قدرت و پیروزی، میتوان بر هژمونی و فتح دلها دست یافت. اگر آنها توانستند در داخل آمریکا، از طریق اعمال قاطعیت و قدرت، و مستی برآمده از پیروزی از بوش پسر که حتی عروجش به ریاست جمهوری کشور آمریکا بدون احراز آراء حداقل صورت گرفت، یک رئیس جمهور باصطلاح محبوب 70 یا 80 درصدی بوجود بیاورند، پس به طریق اولی در سطح جهان نیز خواهند توانست، رهبری آمریکا بر جهان را تأمین نمایند.

بالینیه هرگز نباید فراموش کنیم که آسیب پذیری های مطرح شده در بالا و بطور کلی تمامی رقابتهای حاکم بر قطب های سرمایه داری، تنها در بطن یک روند عام و حاکم بر همه کشورهای سرمایه داری یعنی جهانی شدن سرمایه و بسط نئولیبرالیسم جدید به معنای حاکمیت عریان و مستقیم بازار - بازار در معنای انحصاری آن - بر سر نوشت بشریت و پیوند هر چه تنگاتنگ تر این بازار با قدرتهای دولتی، بی توجه این یا آن جناح سیاسی و این یا آن کشور و قطب سرمایه داری صورت گرفته و میگیرد. روندی که بیان

گر منافع مشترک نظام سرمایه داری در مقابل کلیه شهروندان رنج و کار در پهنه جهان است.

دلایل مخالفت عظیم جهانی در برابر تهاجم آمریکا:
در وجه نخست همانگونه که اشاره شد، حمله به عراق عملاً این منطقه را به کانون شعله ور تضادهای بین المللی مبدل ساخته است. کانونی که همزمان هم منازعات بین المللی قدرتهای سرمایه داری را حول تقسیم مجدد منابع و حوزه نفوذ در جهان و مقابله با اقدام یکجانبه دولت آمریکا را دامن زده و هم نگرانی افکار عمومی جهان را از سیاست های تخریبی گسترده یک قدرت جهانی انباشته از سلاح های کشتار جمعی که با تهدید استفاده از آن همراه است برانگیخته است. سیاستی که جز دامن زدن به مبارزه تسلیحاتی و جنگ، باز تولید تروریسم در ابعاد جدیدتر، تشدید فقر در سطح جهانی، و بطور کلی ایجاد یک جهان ناعادلانه تر و تبعیض آمیز تر حاصلی نخواهد داشت. علاوه بر این، حمله به عراق موجب سرریز شدن تضادهای انباشته شده در منطقه ای میگرد که خود ناشی از انباشت مسائل مزمن و حل نشده منازعات فی مابین اسرائیل و فلسطینی ها از یکسو و پی آمدهای چند دهه حاکمیت دیکتاتورهای سرسپرده و مرتجع محلی به قدرتهای بزرگ و بیش از همه به خود دولت آمریکا و بطور کلی تشدید منازعات قومی و مذهبی و منازعات جغرافیائی و ... از سوی دیگر است. بنابراین عجیب نیست که تهاجم فوق تکانه بزرگی را در سراسر جهان و منطقه بوجود آورده است.

آگاهی به همین روند ها و نیت جهانی دولت آمریکا است که موجب یک رستاخیز جهانی شده است. رستاخیزی که نه فقط موجودیت خود را منیون مخالفت دولت های خود با سیاست های ابر قدرت آمریکا نیست، بلکه بر عکس این دولت ها هستند که اساساً جرئت ابراز مخالفت با صدای کامبیش بلند خود را مدیون آنند. بدون در نظر گرفتن آن، تا این درجه جرئت مخالفت خوانی از سوی دولت های فرانسه و آلمان و روسیه که تا حد تهدید به کاربرد وتو هم انجامید، قابل فهم نیست.

برآمد جنبش صلح اکنون چندین ویژگی مهم را به نمایش می‌گذارد: هم گستردگی و فراگیری آن وهم تکرار و تداوم آن را. و این به معنای آنست که علیرغم افت و خیزهای طبیعی و اجتناب ناپذیریه جزئی از مکانیزم مبارزه علیه یک جانبه گری، نظامیگری و کلیه تهدیداتی که سیاره ما را تهدید میکند تبدیل شده است. در نیرومندی این جنبش همین بس که خیز خود را درست در زمانی باوج رساند که دولت آمریکا نقشه خود را با شعار حمله به صدام حسین یعنی یکی از مغفوترترین دیکتاتورهای جهان، آذین بندی کرده بود. امری که بخودی خود می‌توانست بسیاری از مخالفین سرسخت این دیکتاتوری را خاموش و منفعل سازد. ویژگی دیگر این جنبش آنست که بدلیل آنکه دست ساخت دولت های اروپائی و غیراروپائی و تابعی از متغیر هدف ها و نیازهای این دولتها نیست، لاجرم اهرم فشاری خواهد بود بر سیاست سازش و کنار آمدن این دولت ها با دولت آمریکا که بدلیل تنیدگی و اشتراک منافع مشترکشان ممکن است در هر لحظه صورت دهند.

اگر با بهم خوردن توازن قوا در پی فروپاشی جهان دوقطبی و دوران موسوم به جنگ سرد و حذف مکانیزم های بازدارندگی ناشی از آن، سرمایه داری عنان گسیخته و بدون حتی در دست داشتن دستاویزهای قبلی، در ابعاد جدیدتری به مسابقه تسلیحاتی، تجاوز و ایجاد یک بردگی نوین جهانی ادامه میدهد، پس جز با ظهور یک نیروی بازدارنده جهانی، ظهور یک مقاومت سراسری مبتنی بر همبستگی و پیوند انترناسیونالیستی متکی بر جنبش

خودیو سراسری و شعارهایی چون دمکراسی، عدالت و صلح و.. سیاره ما جای امنی برای زندگی بشر نبوده و بارقه‌های ارجنگال اختاپوس های حاکم بر جهان، سوی لازم را نخواهد داشت.

جنبش صلح تنها با داشتن افق و در پیوند تنگاتنگ با جنبش الکتروناتیو برای بنانهادن یک جهان بهتر، عادلانه تر و از طریق مبارزه علیه نظام حاکم بر جهان است که قادر خواهد شد از درجا زدن و افول خود جلوگیری کرده و روز بروز نیرومندتر گردد. در عین حال باید اضافه کرد که این جنبش بدون تلفیق مبارزه علیه جنگ و یکه تازی قدرتهای بزرگ با مبارزه علیه نظام های خودکامه و حمایت فعال از مبارزات مردم کشورهای که در چنگال این حکومتهای خودکامه دست و پا میزنند، و بدون مبارزه علیه حمایت و مماشات دولتهای غربی با این حکومتهای خود کامه و بطور کلی تنگ کردن جهان برای دیکتاتورهای بومی قادر نخواهد شد که به جنبش نیرومند فراگیر و جهانی به معنای واقعی خود تبدیل شود.

کشتار اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران به دست رژیم تبهکار اسلامی را محکوم می کنیم

چنانچه از اطلاعیه رسمی سازمان مجاهدین خلق ایران برمی آید، حکومت تبهکار اسلامی از آشفته بازار سقوط رژیم صدام حسین بهره برداری کرده و با حمله به نیروهای این سازمان 18 تن را کشته و 34 نفر را زخمی کرده است. این حمله جنایتکارانه پس از آن اتفاق افتاده است که ترفند نیروهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم برای به دام انداختن نیروهای این سازمان از طریق دعوت آنان به تسلیم بی پاسخ مانده است.

سازمان ما تاکنون بارها مجاهدین خلق را به خاطر سیاست هایش مورد انتقاد قرار داده و بر همگان روشن است که اختلافات ما با این جریان بسیار عمیق و جدی است، اما انتقادات ما هرگز به معنای سکوت در برابر جنایات حکومت اسلامی نبوده و نیست. ما در دوره ای به سر می‌بریم که سازمان ملل بیش از پیش بر اثر سیاست های امپریالیستی و تجاوزکارانه آمریکا بی اثر و اعتبارزدایی شده است و گرنه جای آن بود تا همه آزادیخواهان ایران با حفظ داورى ها و مرزبندی های سیاسی و مواضع انتقادی خود نسبت به عملکردهای سازمان مجاهدین، خواهان محکومیت حکومت اسلامی در سازمان ملل به خاطر دست زدن به کشتار مجاهدین گردند. با این حال ما قویاً از بشردوستان جهان و همه نهادهای مدافع حقوق بشر می‌خواهیم که اعمال جنایتکارانه حکومت اسلامی در حمله به اعضای مجاهدین خلق را در عراق محکوم کنند.

حکومت فرتوت اسلامی که در آستانه فروپاشی قرار گرفته و نفس های آخر خود را می‌کشد باید بداند که این جنایت تازه هم در پرونده تبهکاری هایش به ثبت خواهد رسید. حاکمان تبهکار اسلامی نخواهند توانست از داورى منصفانه تاریخ بگریزند.

**کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی
ایران. راه کارگر
یکشنبه 24 فروردین 1382**